

## جوجه کوچولو ناشناس



روزی از روزهای خوب خدا فیل بزرگی در کنار رودخانه مشغول آب بازی بود که یک چیز عجیب و گردی پیدا کرد. آن را با خرطومش برداشت ...

روزی از روزهای خوب خدا فیل بزرگی در کنار رودخانه مشغول آب بازی بود که یک چیز عجیب و گردی پیدا کرد. آن را با خرطومش برداشت و چون نمی دانست چیست حیوانات جنگل را خبر کرد و به آنها نشان داد. خانم مرغه گفت: آن تخم یک پرنده است و احتیاج به مادری دارد تا از آن نگهداری کند. حیوانات جنگل تصمیم گرفتند تا به خانم مرغه کمک کنند یکی سنگ آورد، یکی برگ درخت جمع کرد و خانه ای برای خانم مرغه ساختند. هر روز هم یکی از حیوان ها برای خانم مرغه به نوبت آب و غذا می آورد. چند هفته گذشت تا جوجه کوچک و زیبایی تخم خود را شکست و از آن بیرون آمد. حیوانات که هیجان زده بودند آمدند تا ببینند او چه پرنده ای است ولی این جوجه کوچک شبیه به هیچکدام از پرنده های جنگل نبود.

مدتی گذشت تا جوجه کمی بزرگتر شد و متوجه شد که هیچ حیوانی شبیه به او نیست به او نراحت بود و دوست داشت بداند که اسمش چیست. حیوانات که از ناراحتی او بسیار غمگین بودند تصمیم گرفتند تا عکسی شبیه به او روی سنگی بکشند. با دقت عکس را کشیدند. وقتی مطمئن شدند عکس کاملا شبیه اوست، خرگوش کوچولو به دنبال جوجه رفت و گفت: من مادرت را پیدا کردم و تو را پیش او می برم .

وقتی جوجه کوچولو عکس را دید از خوشحالی بالا و پایین می پرید. چند روزی جوجه کوچولو با عکس سرگرم بود برایش غذا و آب می آورد و با او حرف می زد اما هیچ عکس العملی از عکس نمی دید عکس نه غذا می خورد، نه می خندید، نه حرف می زد. دوباره جوجه کوچولو غصه خورد.

حیوانات جنگل که این صحنه را می دیدند تصمیم گرفتند تا خانواده اش را پیدا کنند. خرس پیر گفت: چون جوجه کوچولو را از آب پیدا کردیم شاید جایی بالا تر از جنگل از روی درختی داخل آب افتاده پس باید گشت و آن درخت را پیدا کرد. کلاغ سیاهی قبول کرد تا این ماموریت را انجام بده.

فردای آن روز کلاغ، صبح زود پرواز کرد. رفت و رفت، کمی که از جنگل گذشت جنگل کوچکی را پیدا کرد که پر از پرنده هایی شبیه جوجه کوچولو بودند خوشحال شد و موضوع را برای پرنده ها تعریف کرد.

پرنده ای از بین پرنده ها جلو آمد و به کلاغ سیاهی گفت: اسم ما هدهد یا شانه به سر است. چند ماه قبل باد شدیدی وزید و این اتفاق افتاد، این جوجه ای که در جنگل شماسست جوجه من است لطفا او را پیش ما بیاور .

کلاغ با سرعت به جنگل برگشت و این خبر خوب را به جوجه داد.

فردای آن روز هدهد زیبا از حیوانات جنگل تشکر و خداحافظی کرد؛ و با کلاغ به سمت هدهد های دیگر رفت. وقتی مادرش را دید بسیار خوشحال شد کلاغ هم خداحافظی کرد و هدهد را با خانواده اش ترک کرد.

هدهد کوچولو زیبا سالهای خوبی را کنار هدهد های دیگر سپری کرد.